

جهانی شدن در تاریخ معاصر همگنی و ناهمگنی کشورها

دکتر مهرداد نورائی

عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

□ درآمد

در اوایل قرن بیستم، با سلطه‌ی امپراتوری‌های استعماری، دنیا پیش از زمان حاضر، جهانی به نظر می‌رسید. با پایان گرفتن این اقتدار، به دلیل ایجاد دولت‌های سیاسی مستقل، به جز بنیاد سازمان‌های بین‌المللی، پیشرفتی در جهت جهانی شدن حاصل نشد؛ زیرا هر یک با تکیه بر تفاوت‌های موجود به تحکیم مرزبندی میان خود و دیگران پرداختند، دیری نپایید که این جوامع انسانی تحت فشار تازه‌یی قرار گرفتند که هدف آن دقیقاً کاهش تفاوت‌ها و از میان برداشتن مرزها بود. در واقع پس از فروپاشی جهان کمونیسم و تحکیم هرچه بیش‌تر مواضع سرمایه‌داری توجه به جهانی شدن فزونی یافت.

۱- پیشینه‌ی جهانی شدن

در حال حاضر که جهانی‌شدن به معنی دگرگونی مقیاس‌های سازماندهی انسانی تعبیر می‌شود، هدف اصلی آن، بیش از هر چیز، متصل ساختن جامعه‌های متفاوت و ناهمگن با یکدیگر است. در اواخر قرن هجدهم، جهان اسلام دریافت ورطه‌یی آن را از غرب جدا می‌سازد، و آگاه شد اروپا خواهان همانندی دیگران با خود نیست، آن‌چه می‌طلبد تابعیت آنان است.

دوره‌ی استعمارزدایی هم در واقع عصری بود که طی آن حکومت آشکار استعمارگران جای خود را به حکومت ناآشکار آن‌ها داد. از آن پس شرکت‌ها، بانک‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، موقعیت این کشورها را در قلمرو مستعمراتی آن‌ها محفوظ نگاه داشتند.^۱

از همان قرن هجدهم، در اثر افزایش روابط، عمیق‌تر شدن وابستگی متقابل و تغییراتی در دنیا، نوعی همسایگی میان کشورها پدید آمد که موجب تقویت دولت‌های ملی شد.

در مجموع، نه ملت‌هایی که به این ترتیب شکل گرفتند و نه دولت‌های ملی هیچ یک از الگوی خاصی تبعیت نکردند و می‌توان

گفت توفیق یافتگان میان آن‌ها، الزاماً الگویی مناسب برای دیگران نبودند.

۲- کاهش نظارت ملی

در عصر جهانی‌شدن، از آن‌جا که رویدادهای این فرآیند خارج از کنترل دولت‌هاست، وابستن به آن از نظر آن‌ها به معنای کاهش در کنترل جامعه‌ی ملی معنی شده است، و به همین دلیل نسبت به آن برخوردی تردیدآمیز نشان دادند.

پاره‌یی صاحب‌نظران خوشبین به جهانی‌شدن، تحولات ناشی از این فرآیند را صرفاً به معنی تغییر شرایطی می‌بینند که در آن قدرت دولت هم‌چنان قابل اعمال است. این گروه دولت را در مفهوم سنتی آن، واحد اولیه‌ی نظام جهانی دانسته و فرض را بر همگنی آن‌ها در برابر یکدیگر قرار می‌دهند.

با این حال نمی‌توان منکر آن شد که رشد سازمان‌ها و جمعیت‌های بین‌المللی و فراملیتی، از سازمان ملل و موسسات تخصصی آن گرفته تا گروه‌های فشار بین‌المللی و جنبش‌های اجتماعی، باعث تغییر شکل و نحوه‌ی پویایی دولت‌ها و جامعه‌ی مدنی شده است.^۲

در اثر این تغییرات ضمن آن‌که از دولت «تقدس‌زدایی» شد، حاکمیت و خودمختاری آن نیز رو به ضعف گذاشت.

۳- دیدگاه‌های گوناگون

جهان‌گرایان، در عین خوشبینی اذعان می‌کنند که جهانی‌شدن موجبات تضعیف توانایی دولت ملی را در جهت پیگیری هدف‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی، فراهم می‌آورد. هم‌چنین می‌پذیرند که نقش دولت ملی قلمروگرا و قدرت آن در حال دگرگون شدن است. ولی در عین حال، با رد ادعای مخالفان جهانی‌شدن، مبنی بر تضعیف دولت، چنین عنوان می‌کنند که این تغییرات به معنی تجدید آرایش قدرت سیاسی است. آنان اعتقاد دارند که با جهانی شدن

فرآیندهای فرهنگی و ارتباطاتی، تصویر جدیدی از جامعه، شیوه‌های نوینی از مشارکت سیاسی، هم‌چنین در زمینه‌ی هویتی پدید می‌آید، و این رشته‌های ارتباطاتی فرهنگ‌های متفاوت را به یک‌دیگر متصل می‌سازند.^۳

به هر حال، باید پذیرفت که با جهانی‌شدن، دولت‌ها برای حل مسائل سیاسی مهم، دیگر به طور فردی از توان لازم برخوردار نخواهند بود، و وارد شدن به شبکه‌های فوق ملی، بین دولتی و حتی فرا ملی (مانند سازمان‌های جهانی)، از قدرت آن‌ها برای تعیین سرنوشت خود، می‌کاهد.

از دیدگاه مخالفان جهانی‌شدن، با تحقق نظام‌های حکومت جهانی، دولت‌های ملی در مجموعه‌ی درگیر می‌شوند که قادر به نظارت بر آن نیستند. به زعم آنان، در هم تنیده شدن سیاست خارجی و داخلی، نظارت بر هماهنگی ملی و سیاست دولت را با مشکل روبه‌رو می‌سازد. براساس این دیدگاه و از روی بی‌اعتمادی به نهادهای چند جانبه، کشورها با دفاع از حاکمیت ملی خود، تا حد ممکن از واگذاری قدرت به حکومت جهانی خودداری می‌کنند. در همین حال، گروه‌هایی با نوید رسیدن دوره‌ی پساملی، نغمه‌ی پایان یافتن دولت - ملت‌ها را سر داده‌اند و نسبت به سر برآوردن جامعه‌ی مدنی برخوردار از نژادهای متفاوت، ابراز امیدواری می‌کنند. از دید آن‌ها جهانی شدن اقتصادی معاصر، به طور روزافزون دنیایی یکپارچه به ارمغان می‌آورد. حال آن‌که شکاکان نسبت به جهانی شدن، در تحلیل خود به جای دیدن یک اقتصاد جهانی یکپارچه، تشکیلات اقتصادی در حال رشد دنیا را به صورت سه بلوک اصلی اروپا، آسیا، اقیانوسیه و قاره‌ی آمریکا در نظر می‌گیرند. برای آن دسته از آنان که عقاید واقع‌بینانه دارند، وارد شدن به بازارهای جهانی به هیچ‌وجه به معنی تعدیل و کاهش نابرابری میان کشورها نیست. زیرا بر این عقیده‌اند که رقابت میان آن‌ها ادامه خواهد یافت. و هم‌چنین فکر توزیع منصفانه‌ی ثروت در یک نظام جهانی عادلانه‌تر را بعید می‌دانند و به کارگیری راهبردهایی در جهت عدالت اجتماعی را صرفاً در قلمروی اقتدار ملی جست‌وجو می‌کنند.

۴- اقتصاد جهانی و خودمختاری کشورها

دولت‌های پیرو اقتصاد دنیا، چنان‌چه مقررات مشابهی بر همه‌ی آن‌ها حاکم باشد، در قبال پویایی و یا تغییرات اقتصادی خارجی به شیوه‌ی یکسان واکنش نشان نمی‌دهند و پیروی آن‌ها از این اقتصاد به معنی همگرایی در راهکارها و سیاست‌های

اقتصادی ملی نیست.

از دیدگاه موافقان، جهانی شدن متضمن سازمان‌دهی رابطه‌ی میان قلمرو و فضای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی نیز هست. اگر اصل قلمرو در نظر گرفته شود که زیربنای دولت نوین را تشکیل می‌دهد، ملاحظه می‌شود اصل مزبور فرض را بر همترازی مستقیم میان جامعه، اقتصاد و سیاست در یک قلمرو ملی محدود و خاصی قرار داده است. در حالی که جهانی شدن تا بدان اندازه این همترازی را بر هم می‌زند که فعالیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را دیگر نمی‌توان پدیده‌هایی تلقی کرد که تنها با محدوده‌های ارضی ملی فصل مشترک دارند. البته این بدان معنی نیست که قلمرو ارضی و مکان، معنای خود را از دست می‌دهند و به چیزی نامربوط بدل می‌گردند، بلکه، در شرایط جهانی شدن معاصر، ترجیحاً به عنوان مناطق و شهرهای جهانی تعریف می‌شوند، حیاتی دوباره می‌یابند و دیگر بار شکل می‌گیرند.^۴

بر این اساس، در برخورد با اقتصاد بدون مرز، از توان اقتصاد ملی تا حد زیادی کاسته می‌شود، زیرا همواره باید خود را با شرایط رقابت جهانی سازگار کند. از این پس خودمختاری آن از دست می‌رود و قدرت اجرایی و سازمان‌دهی‌اش کاهش می‌یابد. به این ترتیب تشخیص میان فعالیت اقتصادی داخلی و جهانی دشوارتر می‌شود. در این میان پاره‌ی اقتصاددانان که دولت‌های ملی را در فرآیند جهانی شدن، هم‌چنان برخوردار از قدرت سیاسی در تنظیم فعالیت اقتصادی خود می‌دانند، اعتقاد دارند، وابستگی متقابل اقتصادی نه تنها موجب تضعیف خودمختاری یا استقلال اقتصاد ملی نمی‌شود، بلکه می‌توان گفت زمینه‌ی تقویت توانایی‌های ملی بسیاری از حکومت‌ها را فراهم می‌کند. این اقتصاددانان می‌گویند باز گذاشتن درها به روی بازارهای جهانی فرصت‌های بیش‌تری را برای رشد اقتصادی ملی پایدار، مهیا می‌سازد.^۵

۵- میزان استقلال ملی

جریانی دیگر از شکاکان چنین باور دارد که در گستردگی جهانی شدن اغراق شده است، و با اعتقاد به قدرت حکومت‌های ملی برای تنظیم فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی، با ارائه‌ی دلایلی معتبر در زمینه‌ی سیاسی، تفکر و اندیشه این دوره را به عنوان عصر دولت نوین توجیه می‌کند. از دیدگاه این جریان دولت در موارد بسیاری به طور فزاینده ادعای انحصار استفاده‌ی مشروع از قدرت را دارد، که از آن جمله است: نظارت قضایی، نیروهای نظامی دائمی به عنوان نشانه‌ی استقلال ملی و وسیله‌ی برای تضمین امنیت

۶- نابرابری کشورها

حال با در نظر گرفتن جریان‌های موافق و مخالف جهانی شدن، و استدلال‌های آن‌ها در این زمینه، با نگرشی حتی سطحی بر این جریان، به وضوح می‌توان گفت کشورهای دنیا در قبال آن به طرز نابرابر قرار گرفته‌اند.

تفاوت‌های ارزشی، اعتقادات مذهبی و به طور کلی تعلق فرهنگی، از مبانی مهم این نابرابری می‌باشند که هر یک می‌تواند با گره خوردن سرنوشت کشورهای دور دست دنیا با نظام‌های جهانی پیچیده، برای این جوامع مشکل‌آفرین باشد. بویژه آن‌که از جانب حکومت جهانی، هیچ نوع برنامه‌ی سیاسی متمرکزی جهت هماهنگی با حکومت‌های ملی به عمل نیامده است.

صاحب‌نظران شکاک نسبت به جهانی شدن، حکومت جهانی را طرحی عمدتاً غربی می‌دانند که هدف اصلی آن حفظ سلطه‌ی غرب بر امور جهانی است.^۹

در این زمینه آن‌چه به طرز گسترده به این دیدگاه اعتبار می‌بخشد، نفوذ زبان انگلیسی به عنوان یک زیرساخت زبانی است، که از توانی برابر با هر نوع سیستم تکنولوژیکی برای انتقال اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها برخوردار است.

چنانچه آمریکایی‌ها سنت هم‌زیستی فرهنگی را می‌شناختند، یادگیری و کاربرد زبان انگلیسی به معنی اطاعت و فرمانبرداری نبود. تصور این ملت بر آن است که از بهترین فرهنگ در دنیا برخوردارند. این تصور از آن نشأت می‌گیرد که پذیرش نحوه‌ی زندگی آمریکایی را پذیرفتن و پیوستن به فرهنگ و ارزش‌های خود تلقی می‌کنند، و از احتمال سربلند کردن فرهنگ‌های پیشین که در نبود هم‌ترازی برای مقابله، پس رانده شده‌اند، آگاه نیستند.

واقعیت این است که آمریکایی‌ها با موضوع فرهنگی برخوردی راحت ندارند، و این به سه دلیل است:

نخست، به واسطه‌ی این که ابرقدرت جهان هستند، و خود را به درست یا به غلط فرهنگ برتر می‌دانند. دوم آن‌که از نقطه‌نظر تاریخی، فرهنگ‌های دیگر به سراغ آن‌ها آمده و در آن سرزمین جا گرفته‌اند. سوم، پیدایش فرهنگ آمریکایی است که با به فراموشی سپردن و محو ساختن دیگر فرهنگ‌ها تحقق پیدا کرده است.^{۱۰}

چنین مشاهده می‌شود که تصور آمریکایی‌ها از اقتصاد جهانی، شکل گسترش یافته‌ی اقتصاد خود آن‌هاست. حال آن‌که، تغییراتی در سطح جهان در حال وقوع است که بسیار فراتر از تقلید، یا پذیرش نحوه‌ی اقتصادی دیگری است.

ملی، ساز و کارهای افزایش مالیاتی و توزیع مجدد عادلانه‌ی آن، زیرساخت‌های همگانی، تلاش برای نظام‌مند کردن یک زبان ملی یا رسمی، افزایش سطح سواد و ایجاد یک نظام آموزش و پرورش ملی، اشاعه‌ی هویت ملی، ایجاد مجموعه‌ی بی‌ از نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملی و علاوه بر آن، نمونه‌هایی از دولت‌های غربی و شرقی که در صدد ایجاد موسساتی رفاهی بوده‌اند. این اقدامات تدارک بهداشت عمومی و تامین اجتماعی را شامل می‌شود. همه‌ی این موارد را جریان مزبور به عنوان وسیله‌ی برای ترویج و تقویت همبستگی ملی تلقی می‌کند.^۶

در میان مخالفان با جهانی شدن، هستند شکاکانی که بین‌المللی کردن حکومت را به معنای بین‌المللی کردن قدرت تعبیر کرده و می‌گویند: دولت بین‌المللی، حکومت همان کشوری است که نیروی لازم را برای هدف حکومت کردن تامین می‌کند.^۷ پاره‌ی هم جهانی شدن را به عنوان شیوه‌ی نوینی از امپریالیسم غربی دانسته‌اند که به شکل تازه‌ی از تسلط جهانی مشروعیت بخشیده است.

البته تصور این که پیشرفت تکنولوژیک از سوی یک ابرقدرت هدایت می‌شود، از سوی بسیاری از ناظران مردود شناخته شده است. با این حال سوالی که هم‌چنان باقی است این است که آیا فرآیند جهانی شدن به تقویت تمدنی خاص منتهی نخواهد شد؟ آیا به این ترتیب تنوع زبانی مورد تهدید قرار نخواهد گرفت، و آیا چنین چیزی موجب موضع‌گیری‌های سرسختانه از جانب کسانی که فرهنگ خود را در خطر می‌بینند، نخواهد گردید؟

واقعیت چنین تهدیدی قابل انکار نیست، زیرا که تمدن غربی طی چند قرن اخیر، نسبت به تمدن‌های دیگر موقعیت برتر یافته، و آن‌ها را تحت تاثیر قرار داده است. هم‌چنین با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سیستم اقتصادی غرب، سرآمد شده و به عنوان هنجاری برای تمام دنیا مطرح گردیده است.^۸

در قبال فرآیند جهانی شدن، هم‌چنین هستند دولت‌هایی که تمایل دارند خود را از جریان آن به دور نگه دارند، و می‌کوشند دخالت سازمان‌های بین‌المللی را در سرزمین خود محدود کنند. البته این اقدام حاصلی جز به حاشیه راندن آن‌ها نداشته است. کشورهای مزبور سعی دارند با کنار کشیدن خود از این فرآیند، مانع از هم‌پاشیدگی اقتصادی ملی‌شان شوند. حال باید دید در شرایط امروزی یک اقتصاد ملی منزوی قادر به ادامه‌ی بقای خود خواهد بود؟ و آیا بهتر نیست که به جای کناره‌گیری، شرایط عادلانه‌ی را برای ورود به جرگه‌ی جهانی شدن جست‌وجو کرد؟

۳- همان، ص ۲۷، ۱۰۶

4. M. Castells, The Rise of the Network Society, Oxford: Blackwell, 1996.

۵- هلد، همان، ص ۵۳

6. D. Ashford, The emergence of the welfare state, Oxford: Blackwell, 1986.

7. E. H. Carr, The twenty years Crisis, 1919-1939, London: Payermac, 1981, p. 107.

8. Amin Maalouf, Les identites meurtrieres, Editions Grasset et fasquelle, 1998, p. 133.

۹- هلد، همان، ص ۱۲۹

10. Dominique Wolton, L' Autre mondialisation, Editions Flammarion, 2003, p. 174.

۱۱- لستر، تارو، **برندگان و بازندگان جهانی شدن**، ترجمه‌ی مسعود کرباسیان، ۱۳۸۲، ص ۷۰۴.

منابع

۱- **برندگان و بازندگان جهانی شدن**، تارو، لستر، ترجمه‌ی مسعود کرباسیان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳

۲- **جهانی شدن و مخالفان آن**، هلد، دیوید، مک گرو، آنتونی، ترجمه‌ی مسعود کرباسیان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲

3. Ashford, D., The emergence of the Welfare state, Oxford: Black Well, 1986.

4. Carr, E. H., The Twenty years, qrfsis 1919-1939, London: Payermac, 1981.

5. castells, M., The Rise of the Network Society, Oxford: Black well, 1996.

6. Ferro, M., Colonization: A gobal history, Routledge, London, 1997.

7. Maalouf, Amin, Les identitds meurtrieres, Editions Grasset et Fasquelle, 1998.

8. Wolton, Dominique, L'autre mondialisation, Editions Flammarion, 2003.

خرید نامه‌های امین

موزه‌ی دکتر محمدصادق محفوظی، تعدادی از نامه‌های خصوصی پروفیسور سید حسن امین را که شامل اشعار و آثار او در طی سال‌های گذشته است، از طریق بازار آزاد خریده است. گفتنی است که دکتر محفوظی (فرزند آیت‌الله عباس محفوظی) در کنار حضرت آقای سید جواد شهرستانی (داماد آیت‌الله سید علی سیستانی) یکی از بزرگ‌ترین موزه‌داران بخش خصوصی در ایران است.

البته از آن‌جا که آمریکا جهان را زیر نفوذ دارد، در شکل‌دهی جهانی شدن، نقش محوری خواهد داشت. اما ساختار جهانی شدن نیز یکی از عواملی است که موجب محدودیت استفاده خودسرانه از قدرت عظیم آمریکا در مقابل بقیه‌ی دنیا خواهد شد. به طور حتم اقتصاد جهانی نسخه‌ی بسط یافته‌ی اقتصاد آمریکایی قدیمی نخواهد بود، و چیزی متفاوت با آن خواهد شد. اقتصاد آن‌ها هم بمانند دیگران در فرآیند جهانی شدن تغییر خواهد کرد.^{۱۱}

نتیجه‌گیری

فرآیند جهانی شدن را می‌توان حالتی از معیاری در حال گسترش دانست که قدرت براساس آن سازماندهی و اجرا می‌شود. این امر به تجدید سازمان روابط در میان تمامی کشورها انجامیده، و براساس آن، در قابل گسترش نیروهای فراملی، حاکمیت و خودمختاری و دولت‌ها تضعیف شده است.

هم‌چنین باید در نظر داشت، جهانی شدن به رغم این‌که فرآیندی در جهت همگونی کشورهاست، در عین حال در بعضی شرایط ویران‌کننده‌ی آن نیز می‌باشد.

در حال حاضر چنین به نظر می‌رسد که این فرآیند، به دور از به وجود آوردن آمیزشی پُرپار میان فرهنگ‌ها، در جهت نوعی همسان‌سازی تحلیل برنده عمل می‌کند، و تهدیدی برای فرهنگ‌ها، هویت‌ها و ارزش‌های ملی به حساب می‌آید. به طوری که بسیاری الگوها و سنت‌های ریشه‌دار موجودیت خود را در خطر می‌بینند.

چنان‌چه عملکرد پدیده‌ی جهانی شدن که به اعتبار تعریف خود، پدیده‌ی همگانی معنی می‌شود، با معیار و قاعده‌ی پیش‌بینی شده همراه نباشد، تا حدودی مفهوم غربی یا آمریکایی به خود خواهد گرفت. حال آن‌که دیگر هیچ قدرتی نمی‌تواند مدعی برتری فرهنگی باشد و به طور کلی دیگر این نوع برتری در جهانی معنی ندارد. البته هنوز هم هستند پاره‌یی از دولت - ملت‌ها که وجود چنین سلسله‌مراتبی را باور دارند. در نتیجه هم‌چنان نمی‌توان از پایان گرفتن درگیری‌های فرهنگی، قومی، مذهبی، هویتی و توسعه‌طلبانه، سخن به میان آورد. ■

پی‌نوشت‌ها

1. M. Ferro, Colonization: A global history, Routledge, London, 1997, pp. 349-350.

۲- دیوید هلد، آنتونی مک گرو، **جهانی شدن و مخالفان آن**، ترجمه‌ی مسعود کرباسیان، ۱۳۸۲، ص ۱۸-۱۹